

# جنگ در اوکراین، نتیجه‌ی نقشه‌ی امپریالیسم جهانی برای سلطه بر روسیه و به قدرت رسیدن فاشیسم نو در سطح جهانی

## جمعی از گرایش سوسیالیسم انقلابی ایران

از دید سوسیالیسم انقلابی هرگونه جنگی محکوم است. جنگ‌ها صرفاً به قیمت جان اقشار تحت ستم جامعه تمام می‌شود و نه بورژوازی. لذا این وظیفه‌ی نیروهای انقلابی طبقه‌ی کارگر است که علیه جنگ موضع مستقل و متحد داشته باشند. اما سرمایه‌داری جهانی از تحمیل جنگ‌های تجاوزگرایانه خود دریغ و شرم ندارد، زیرا امیال و اهداف مادی و طبقاتی بورژوازی را بر حق حیات انسان‌ها ارجحیت می‌بخشد. الیگارش‌ی پوتین هم مستثنا نیست.

در این مقاله ما به ترتیب به نکات زیر می‌پردازیم:

### 1- جنگ اوکراین

### 2- دلیل ورود روسیه در این جنگ و نقشه‌ی سرمایه‌ی مالی جهانی به

### سرکردگی آمریکا و نقش ناتو

### جنگ اوکراین: طبیعی است که ما حمله‌ی روسیه به اوکراین که سبب مرگ یا آوارگی

انسان‌های بیگناه اوکراینی شده است را محکوم می‌کنیم. اما برخلاف آنچه که مدیای امپریالیستی می‌خواهد تزریق جامعه‌ی جهانی بنماید، این جنگ، اخیراً و توسط روسیه آغاز نگردید. این جنگ هشت سال پیش و در مناطق خودمختار و کریمه پس از کودتای آمریکایی در اوکراین آغاز گردید. به اقرار دیپلمات آمریکایی ویکتوریا نولند در سال 2014، آمریکا طی دوران ده سال، 5 میلیارد دلار خرج کودتای سال 2014 در اوکراین کرده بود. یعنی از سال 2004 آمریکا طرح این کودتا در اوکراین را ریخته بود. در این هشت سال جنگ ابتدا

الحاق کریمه به روسیه و سپس جنگ دونباس بین اوکراینی های فاشیست و جدایی طلب های طرفدار روسیه (شرق اوکراین) رخ داد که هنوز هم ادامه دارد.

به خاطر سپردن این تاریخ ها در درک ما از آنچه پیش آمده بسیار مهم است. نهایتاً در سال 2013 بحث پیوستن اوکراین به اتحادیه ی اروپا که از سال 2004 شروع شده بود، بالاخره به مرحله ی عمل در آمد.

رئیس جمهور وقت اوکراین، ویکتور یانوکوویچ که روابط نسبتاً خوبی با اروپا، آمریکا و روسیه داشت خواهان بیطرف باقیماندن اوکراین بود. از طرفی، بخش هایی از اوکراین بویژه غرب اوکراین خواهان پیوستن به اتحادیه اروپا بود، لذا یانوکوویچ عضویت در اتحادیه ی اروپا را مطرح کرد. اتحادیه ی اروپا عضویت عادی اوکراین را نپذیرفت و خواست که اوکراین تحت شرایط خاص «توافق در رابطه با اتحادیه ی اروپا» عضو شود و معین کرد که اوکراین باید بلافاصله تصمیم بگیرد، در غیر این صورت، به عضویت پذیرفته نخواهد شد. یانوکوویچ می خواست اوکراین را عضو اتحادیه اروپا بکند، اما این شرطی که اتحادیه گذاشته بود، به ضرر اوکراین تمام می شد، زیرا به معنای قرار دادن اوکراین در شرایط بسیار سخت و شکننده با ریاضت اقتصادی کمرشکن بود؛ حتی بدتر از یونان! یانوکوویچ نپذیرفت و گفت اوکراین نقداً در فقر اقتصادی قرار دارد.

مخالفت یانوکوویچ با پیشنهاد اتحادیه اروپا منجر به نارضایتی داخلی شد. باید به خاطر داشت که اوکراین از اقلیت های قومی مختلفی برخوردار است. غرب اوکراین برای نمونه، پیش از جنگ دوم جهانی به پادشاهی گالیسی-ولہینی که لهستانی-لیتوانیایی بود تعلق داشت که بعد از جنگ دوم جهانی روسیه آن را ضمیمه اوکراین کرد. مردمان این منطقه همیشه خود را اروپایی دانسته و با روسیه رابطه خوبی نداشته اند.

شاید بد نباشد که نگاهی کوتاه به تاریخ اوکراین با روسیه بیندازیم. اوکراین با امپراطوری سزار روسیه روابط خوبی نداشت و این امری طبیعی است. تجاوزات استعماری روسیه در آن زمان بر هیچ کس پنهان نیست. اما بعد از انقلاب 1917 نئین تمام روابط مستعمراتی روسیه با سایر کشورها را منحل کرد، از جمله روابط ستمگرایانه روسیه با اوکراین را. در انقلاب اکتبر 1917، اوکراینی ها مستقیماً فعال بودند. لئون تروتسکی خود، متولد اوکراین بود. اما بعد از نئین و با روی کار آمدن بوروکراسی استالینیستی، انقلابیون اوکراین هم از آسیب این رژیم در امان نبودند؛ انقلابیون و روشنفکران اوکراینی نیز مانند بلشویک ها به قتل رسیدند. علاوه بر این، کرملین به تجاوز و تصاحب محصولات اوکراینی، بویژه محصولات کشاورزی

که در آن دوران به اشتراک اجباری گذاشته شده بود، پرداخت. این امر، منجر به اعتراض و قیام‌های کشاورزان گردید که بدستور استالین سرکوب گردید و نیز با مصادره محصولات کشاورزان اوکراینی، رژیم استالینیستی در سال 1932 در اوکراین قحطی مصنوعی که به نام «هولودومور» معروف شد، ایجاد نمود که طی دو سال منجر به مرگ 5 تا 10 میلیون نفر در اوکراین شد. ده سال بعد، در زمان حمله‌ی ارتش نازی به اوکراین، بخش‌هایی از اوکراینی‌ها از آمدن ارتش نازی استقبال کردند. این‌ها اغلب از غرب اوکراین بودند و تصور می‌کردند که با کمک ارتش هیتلر می‌توانند از شر استالینیسم خلاص شده و از شوروی جدا شوند. اما همزمان، بیش از 450 هزار اوکراینی به ارتش سرخ برای مبارزه با فاشیسم پیوستند. آن دسته از مردم روسیه که به اوکراین فرار کردند، در کریمه و مناطق شرقی اوکراین اسکان گزیدند.

آمریکا از سیاست‌های کرملین در زمان استالین سوءاستفاده کرده و درگیری‌های مسلحانه جریانات راست افراطی در غرب اوکراین را با کمک سازمان سیا آمریکا علیه شوروی سابق، دامن زد. در نتیجه از سال 1945 تا 1958، یعنی به مدت هشت سال آمریکا با سوءاستفاده از این حس ناسیونالیستی غرب اوکراین، بین این مردم و شوروی جنگی راه انداخت که در آن 300 هزار نفر مُردند؛ 30 هزار نفر از ارتش روسیه مُردند. یعنی منطقه روسیه و اوکراین بعد از جنگ دوم جهانی بار دیگر وارد چنین جنگ خانمانسوزی شد.

این تاریخچه به جای خود انکارناپذیر است، اما آنچه که امروز در رابطه با اوکراین مطرح است، سیاست سرمایه‌ی مالی جهانی در رابطه با این کشور است، نه تاریخچه‌ی آن. یعنی این درست است که در اوکراین نژادپرست وجود دارد. نژادپرستانه تنها در اوکراین که در تمام اروپای شرقی، اروپای غربی، آمریکا و کلا در سطح کشورهای جهان وجود دارند، اما مسأله‌ی گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی چیز دیگری است. بدون قدرت سیاسی و اجتماعی، هر کسی می‌تواند هر عقیده را داشته باشد. این گرفتن قدرت سیاسی توسط راسیست‌های افراطی است که راه را به سوی پا گرفتن فاشیسم باز می‌کند. در اینجا باید اضافه کنیم که در طول دهه‌های اخیر ما شاهد گسترش فاشیسم به عنوان بازوی امپریالیسم در جهان بوده‌ایم و این نوع فاشیسم تنها شکل نازیسم غربی را ندارد، بلکه این بازوی خشونت و جنایت امپریالیسم در نقاط مختلف جهان متناسب با فرهنگ و موقعیت سیاسی منطقه بروز کرده است، مانند القاعده، داعش، طالبان و گروه‌های مزدور دیگری در جنگ‌های خاورمیانه. در افغانستان امروز طالبان نهایت خفگان و جنایت را بر مردم آواره و گرسنه‌ی افغانستان

تحویل می‌کند و آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی شاهد این صحنه هستند و راضی از نقشه ی ستمگرانه ی خود.

در مقطع کنونی اما، پس از اینکه یانوکوویچ پیشنهاد اتحادیه ی اروپا را رد کرد، مردم طرفدار این سیاست که در واقع تنها می‌خواستند به اتحادیه ی اروپا بپیوندند تا شاید وضع زندگیشان بهتر شود، در ماه‌های اکتبر، نوامبر و دسامبر 2013 به میدان بزرگ شهر کیف پایتخت اوکراین آمده و علیه یانوکوویچ تظاهرات گذاشتند. ناگفته نماند که حکومت یانوکوویچ، فاسد و تبهکار بود، ولی نتوانست دست آمریکایی‌ها را خوب بخواند. در این تظاهرات که به تظاهرات میدان معروف است، گروه‌های فاشیست، نئونازیست و نژادپرست هم که توسط آمریکا تأمین می‌شدند حضور پیدا کردند. در این تظاهرات دیپلمات آمریکایی کنونی و منشی معاون هیلری کلینتون در آن زمان، ویکتوریا نولند که همسرش رابرت کیگن فاشیست معروف آمریکایی است، در این تظاهرات حضور پیدا کرده و بین مردم شیرینی پخش نموده و کنترل تظاهرات را بدست می‌گیرد.

بالاخره در 21 فوریه 2014 جلسه ای متشکل از آمریکا، آلمان، لهستان، روسیه، اپوزیسیون اصلی اوکراین و فاشیست‌ها برقرار گشت که همه در آن شرکت کردند. در این جلسه با تمام خواسته‌های تظاهرکنندگان توافق شد، حتی اینکه انتخابات ریاست جمهوری به جلو انداخته شود تا رئیس جمهوری روی کار آید که طرفدار اتحادیه اروپا و انتقال قدرت از مرکز کیف به مناطق غربی باشد. یانوکوویچ با تمام این مطالبات موافقت کرد و پس از جلسه، دستور داد که پلیس، میدان مرکزی پایتخت را خالی کند و شرایط را به حال عادی در آورد. روز بعد فاشیست‌ها می‌ریزند به میدان و از آنجا به پارلمان اوکراین و مرکز ریاست جمهوری یورش می‌برند. یانوکوویچ غافلگیر شده و برای حفظ جانش مجبور به فرار می‌شود.

پس از این، جان مک کین (سناتور فاشیست حزب جمهوریخواه آمریکا) هم به ویکتوریا نولند پیوسته و این کودتای فاشیست‌ها و نئونازیست‌ها علیه یانوکوویچ را انقلاب می‌نامند و می‌گویند «این بزرگ‌ترین روز برای اوکراین است!» فاشیست‌های در قدرت شروع به عملیات علیه روسیه کرده و در ابتدا زبان روسی را منع می‌کنند. در ماه اوت 2014 در دو ایالت خودمختار دونتسک و لوهانتسک درگیری شروع می‌شود، زیرا مردم مناطق شرقی درمی‌یابند که موضوع پیوستن به اتحادیه ی اروپا نیست، بلکه موضوع عضویت در ناتو است. لذا مبارزات مسلحانه از 2014 شروع می‌شود. از زمان کودتا تا کنون 15 هزار نفر

در این دو منطقه کشته شده‌اند، اما مدیای امپریالیستی هرگز آن را در بوق و کرناى خود نکرد.

ناگفته نماند که با وجود انتخاب ولودمور زلنسکی به ریاست جمهوری، فاشیست‌ها و نئونازیست‌ها - که اقلیت ناچیزی هستند - در تمام ارگان‌های دولتی از جمله پلیس پخش می‌باشند و عملکرد زلنسکی را زیر نظر دارند. آن‌ها اعلام کرده‌اند که هر کس از مقامات دولتی حرکتی خلاف نظر آن‌ها بکند، کشته خواهد شد. زلنسکی که تحت پلتفورم صلح روی کار آمد، حق اجرای هیچ سیاستی را بدون توافق این فاشیست‌ها و نئونازیست‌ها ندارد و آلت دست آن‌ها شده است.

این وضعیت البته زنگ خطر را برای پوتین به صدا درآورد. پوتین دریافت که با تمام هشدارهایی که بیش از سی سال است به آمریکا داده، باز هم ناتو دارد حلقه را به دور روسیه تنگ‌تر می‌کند.

## موضع روسیه در این جنگ و

### نقشه‌ی سرمایه‌ی جهانی به سرگردگی آمریکا و نقش ناتو:



دلیل ورود روسیه به جنگ با اوکراین را نمی‌شود، بدون نقش آمریکا همزمان در مسأله‌ی مربوط به روسیه بررسی کرد و باید به تاریخچه‌ی دشمنی امپریالیزم غرب بویژه آمریکا با انقلاب 1917 اشاره کرد. بر هیچ کس پوشیده نیست که آمریکا و کشورهای امپریالیستی متحدش، بعد از انقلاب 1917 با محاصره و ایجاد جنگ با شوروی، علناً دشمنی خود را با دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به اثبات رساندند. در این دوران، همچنین از دسیسه‌های دیگر علیه لنین و تروتسکی کوتاهی نکردند. برای مثال، اگرچه علت بیماری‌های لنین که

عاقبت منجر به مرگ او شد، هرگز بررسی نشده و شناخته نشد، اما با توجه به نقش استالینیزم بعد از لنین، نمی‌توان به این فکر نکرد که آیا می‌توانست بیماری‌های لنین و نهایتاً مرگش ناشی از نقشه برای از بین بردن او و نابودی انقلاب باشد؟! به نظر بعید نمی‌آید، به ویژه در مقطعی که هم لنین بیمار می‌شود و هم تروتسکی و فرصت برای گرفتن کنترل حزب کمونیست به دست استالین و شرکاء می‌افتد. موضوع در اینجا خاتمه نمی‌یابد و دستگاه «ک. گ. ب.» به دستور استالین بارها تروتسکی را که دیگر در شوروی نبود، دنبال کرده و قصد جانش را دارد، تا اینکه بالاخره موفق می‌شود و تروتسکی را هم که می‌توانست نیرویی در برابر بوروکراسی استالینیستی باشد، از میان برمی‌دارد. شاید قرار بود تروتسکی هم‌زمان با لنین بدست مرگ سپرده شود، زیرا آخرین بار که لنین بیمار می‌شود، تروتسکی هم بشدت بیمار شده بود، ولی او بعد از ماه‌ها از بیماری بیرون می‌آید و برنامه‌ها را به هم می‌ریزد.

یکی از سنوالات اساسی در اینجا این است که استالین و استالینیزم که و چه بودند و در نهایت در خدمت چه طبقه‌ای قرار گرفتند. آنچه که مسلم است این است که بلشویک‌ها اکثریت حزب سوسیال دموکرات روسیه بودند که از سوسیال دموکرات‌ها جدا شده و انقلاب اکتبر را سازمان دادند. منشویک‌ها یا اقلیت باقیمانده که شاهد پیشرفت بلشویک‌ها بودند، بهترین راه برای ضربه زدن به بلشویک‌ها را نفوذ درون حزب کمونیست شوروی دیدند. منشویک‌ها، یعنی سوسیال دموکرات‌های روسیه، از خط و سیاست سوسیال دموکراسی آلمان پیروی می‌کردند. سوسیال دموکراسی آلمان هم خیانت خود را به انقلاب اکتبر و بلشویک‌ها در انقلاب 1918-1919 آلمان به اثبات رسانیده بودند. آنچه که نمی‌شود رد کرد این است که منشویک‌های روسیه راهی جز نفوذ درون حزب بلشویک برای شکست دادن انقلاب نداشتن و عامل فعال آن‌ها در این امر استالین بود. اگر نخواهیم بیش‌تر از این به این تاریخچه بپردازیم باید بگوئیم که بوروکراسی استالینیستی که با حمایت منشویک‌های سوسیال دموکرات در شوروی پیاده گردید، ضامن سرکوب انقلاب و حمایت از بورژوازی بود؛ سیاستی که سوسیال دموکراسی به آن ایمان دارد.

در نتیجه ی جنگ، محاصره اقتصادی و فیزیکی امپریالیزم، کشور روسیه به فقر کشیده شده بود و با کشتار هزاران هزاران نیروی انقلابی به دست بوروکراسی استالینیستی، توان سر بلند کردن و کمر راست کردن از همه گرفته شده بود. اما سرمایه‌داری غرب تنها به این تخریب راضی نبود. تأثیر این انقلاب بر روی کشورهای پیشرفته ی سرمایه‌داری غرب، به قدری عمیق بود که امپریالیزم تصمیم گرفت ریشه ی این انقلاب را در جهان بخشکاند. البته

در این رابطه الیگارش‌های روسیه مثل ملاکین بزرگ بیکار ننشسته و از درون به مثلاًشی کردن آثار باقیمانده از انقلاب اکتبر پرداختند و طبیعتاً در جبهه‌ی سرمایه‌داری غرب قرار گرفتند و نهایتاً شخص بوریس یتسین را که آشکارا طرفدار غرب بود، به قدرت رساندند.

بوریس یتسین در دسامبر 1991 در واقع به طور غیرقانونی اتحاد جماهیر شوروی را که متشکل از روسیه و 15 کشور دیگر بود، منحل کرد. در نتیجه‌ی این سیاست، بوروکرات‌های حاکم بر کرملین و سایر جمهوری‌ها به خصوصی‌سازی دست یافته و تمام ساختار اقتصادی این کشورها را نابود کرده و بر تمام سرمایه‌ملی این کشورها پنجه انداخته و به این ترتیب، تبدیل به بورژوازی این جمهوری‌ها شدند. بطوری که از سال 1991 تا 1997، یعنی ظرف شش سال، میانگین عمر در این کشورها شش سال کاهش یافت! این مسأله‌ی بزرگ و قابل توجهی است که بورژوازی داخلی با همدستی با سرمایه‌داری غربی چگونه مردم این کشورها را به فقر مطلق کشید که شش سال از میانگین عمر در این کشورها کم شد. در حالی که این کاهش عمر جهشی عموماً در زمان جنگ اتفاق می‌افتد، درحالی که این، دوران صلح در این کشورها بود. به این ترتیب روسیه و بلوک شرق موقعیت خود را به عنوان قدرت سیاسی در سطح جهانی از دست دادند؛

شوروی پیش از فروپاشی‌اش بیش از 30 سال پیش، دومین قدرت بزرگ جهانی بشمار می‌آمد و رهبر اردوگاه سوسیالیستی بود، علیرغم تمام آسیب‌هایی که رژیم بوروکرات کرملین بر پیکر انقلاب 1917 در روسیه و جمهوری‌های همپیمان و حتی در سطح بین‌المللی به طبقه‌ی کارگر زد، شوروی باز هم رهبر کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی اروپای شرقی و مرکزی و بخش‌هایی از آسیای دور (مثل ویتنام و کره شمالی) و کوبا بود. در آن مقطع، جهان در واقع به دو اردوگاه شرق و غرب تقسیم شده بود و وجود اردوگاه سوسیالیستی، امپریالیسم را تا حدودی تحت کنترل نگه داشته و توازونی ایجاد کرده بود. آمریکا و کشورهای ناتو البته خواهان وجود این توازون نبودند و آنچه که این را ثابت می‌کند، این است که پس از فروپاشی اروپای شرقی، اتحاد ورشو هم که معادل ناتو در اردوگاه سوسیالیستی بود، از هم پاشید. در اینجا عقل حکم می‌کرد که بلوک غرب هم ناتو را منحل کنند، زیرا دیگر دشمنی وجود نداشت که به اتحاد بین کشورهای امپریالیستی نیازی باشد، اما همان طوری که واضح است و دیده‌ایم چنین نشد. یعنی با وجود اینکه بعد از فروپاشی، روسیه در جبهه‌ی کشورهای غربی قرار گرفت، سرمایه‌ی مالی جهانی برای ناتو برنامه داشت.

در زمان فروپاشی بلوک شرق، جیمز بیکر، وزیر امور خارجه حکومت جورج بوش پدر به روسیه قول داد که ناتو ذره ای به خاک جمهوری های سابق نزدیک نخواهد شد. سپس بار دیگر در سال 1997، پس از فرو ریختن دیوار برلن، قراردادی در این رابطه بین آمریکا و روسیه امضاء شد که بر اساس آن برلن شرقی هرگز به ناتو نمی پیوست. به عبارت دیگر، روسیه همیشه در این رابطه هشیار بود که در محاصره پایگاه های ناتو قرار نگیرد.

**نقش ناتو:** ناتو که مخفف سازمان پیمان آتلانتیک شمالی است، در واقع جهت اتحادی نظامی بین آمریکا، انگلستان، فرانسه و برخی کشورهای دیگر در سال 1949 ایجاد گردید. در آن زمان، آلمان که از سابقه فاشیست های نازی می آمد، نمی توانست به این سازمان بپیوندد. اما عاقبت در سال 1955 عضو ناتو شد. در آن زمان، این عضویت برای روسیه مانند زنگ خطری بشمار می آمد، زیرا تنها ده سال پیش از آن آلمان نازی به شوروی حمله کرده و سبب کشته شدن 27 میلیون انسان بیگناه شده بود و این به غیر از کشتار یهودیان، همجنسگرایان و سایر اقلیت ها است؛ قتل عامی که بوسیله ی فاشیست های نازی شروع شده بود، با همت، قهرمانی و جانفشانی میلیون ها انسان خاتمه یافته بود. همزمان آمریکا تنها 4000 کشته داده بود. شاید گفته شود که کشته شدن 4 هزار نفر کم نیست! کم نیست، اما در مقایسه با 27 میلیون تعداد ناچیزی است. در ضمن باید در نظر گرفت که نازی ها به خاک آمریکا و مردم بیگناه آن حمله نکردند و این 4 هزار نفر ارتشی بودند. در حالی که ارتش نازی وارد خاک کشورهای بلوک شرق شد و به کشتار مردم عادی و بیگناه آن کشورها پرداخت که اوکراین هم یکی از آن ها بود. لذا قبول اینکه حالا آلمان وارد ناتو می شد، برای شوروی زنگ خطر بود.

**در نتیجه حفظ ناتو، آمریکا چه نقشه ای داشت؟** در همان سال 1999، یعنی زمانی که جیمز بیکر وزیر امور خارجه آمریکا به روسیه قول داده بود که ناتو به کشورهای بلوک شرق نزدیک نخواهد شد، ناتو به یوکسلاوی حمله کرد. اکنون که روسیه به اوکراین حمله کرده، مدیای امپریالیستی در بوق و کرنا ی خود اعلام می کنند که این بزرگترین و بدترین جنگ از زمان جنگ دوم جهانی است. در حالی که بعد از جنگ دوم جهانی آمریکا، ویتنام شمالی را با خاک یکسان کرد، در دو شهر ژاین، هیروشیمیا و ناکازاکاکی، بمب اتمی انداخت که مردم آن منطقه تا به امروز هنوز از عواقب آن بمب ها رنج می برند و نسل در نسل آسیب



دیده‌اند و نیز جنگ کره که آمریکا سهم بزرگ در مرگ میلیون‌ها انسان داشت. علاوه بر این، کیست که فراموش کرده باشد که ناتو چگونه کشور یوگسلاوی که از اقلیت‌های مختلف شکل گرفته و همگی در کنار هم با صلح بسر می‌بردند را از هم پاشید و آن‌ها را متلاشی کرده به کشورهای کوچک فقیر تبدیل نمود. در جنگ یوگسلاوی آمریکا از طریق ناتو 20 هزار بمب و موشک روی سر آن مردم ریخت. پس اینکه بعد از جنگ دوم جهانی، جنگ روسیه در اوکراین بدترین جنگ است، دروغی محض است. وحشیانه‌ترین جنگ‌ها را بعد از جنگ دوم جهانی، آمریکا ایجاد کرده است. این، به معنای دفاع از روسیه نیست، جنگ جنگ است! و هیچ انسان عاقلی که منافعش درگیر نباشد از آن دفاع نمی‌کند. اما آمریکا و اروپا این روزها وقیحانه دارند، مغز مردم دنیا را با تبلیغات سوء خود 24 ساعته پر می‌کنند تا جو را برای حمله ناتو به روسیه آماده کنند. روزی نیست که تلویزیون‌های مدیای امپریالیستی صحنه‌های دلخراشی از جنگ اوکراین را نشان ندهد و علاوه بر آن، خبرنگاران و مقامات سیاسی آمریکا و انگلستان با کمال وقاحت می‌گویند مردم اوکراین سفیدپوست هستند، آن‌ها هم شکل خود ما هستند، مردم اوکراین مردمی مترقی و اروپایی هستند و با کشورهای عراق، افغانستان و نظیر آن‌ها فرق دارند و عادت به وحشیگری و خشونت ندارند. این‌گونه بیان در مدیای اجتماعی مثل تلویزیون، صرف نظر از اینکه کمال بیشرمی و وقاحت است، همچنین گویا رشد فاشیسم نو در سطح بین‌المللی است. سرمایه‌ی مالی جهانی به قدری احساس امنیت می‌کند؛ به قدری خود را بی‌رقیب می‌یابد که سخنگویانش به وضوح برخوردی راسیستی و بی‌شرمانه می‌کنند تا در کشورهای اروپایی و آمریکا جو را آماده پیاده کردن فاشیسم نو، فاشیسم بین‌المللی نمایند؛ فاشیسمی که ارگان پیاده کردن عملیات سرمایه‌ی مالی گلوبالیزه است و مرکز آن، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد.

به هر حال، آمریکا خواهان حفظ ناتو بود و از کشورهای اروپایی می‌خواست تا 2% بودجه ملی خود را به ناتو اختصاص دهند، تا ناتو بتواند به افغانستان و بعد لیبی حمله کرده و آن‌ها را با خاک یکسان کند و تمام زیرساختار اجتماعی و سنتی این کشورها را نابود نموده و از آن‌ها بیابان‌هایی بسازد با مردمانی که گویی به هزار سال پیش بازگشته‌اند. در لیبی بورژوازی بین‌المللی، پاهای سیاهپوستان را مانند مرغ با طناب بسته و آن‌ها را در بازار شهر آویزان کرده و به فروش می‌رسانند. این است نتیجه دموکراسی غربی در لیبی! در افغانستان اکنون خانواده‌های فقیر دختران خود را می‌فروشند تا با پول آن بقیه خانواده

مدتی زنده بماند. سوء تغذیه در افغانستان، اکنون که طالبان روی کار آمده بدتر از دوران جنگ است.

روسیه با وجود اینکه خطر را احساس می‌کرد، اما زمان حمله به یوگسلاوی هیچ عکس‌العمل دفاعی نشان نداد. البته کشورهایمانند افغانستان، عراق، لیبی، سوریه در اردوگاه سوسیالیستی نبودند، ولی به طرف اردوگاه سوسیالیستی گرایش داشتند. پوتین در برابر حمله ناتو به این کشورها باز عکس‌العمل نشان نداد.

آنچه روسیه را به نگرانی واداشت، عضو ناتو شدن بعضی از جمهوری های سابق، مثل لتونی، لیتوانی و استونی بود. همان طوری که در نقشه بالا می‌توان ملاحظه کرد، این سه کشور همجوار روسیه هستند. علاوه براین، در سال 2004 آمریکا به موج عضویت در ناتو افزود. در جلسه سال 2008 ناتو در بخارست (پایتخت رومانی)، آمریکا اصرار داشت که اوکراین و گرجستان که دو کشور دیگر همجوار روسیه هستند و سابقه تاریخی با روسیه دارند را عضو ناتو کند. این در حالی است که آمریکا عضویت روسیه در ناتو را بعد از فروپاشی شوروی نپذیرفت.

روسیه که شاهد گسترش ناتو در سال 1999 و 2004 بود، به آمریکا اخطار داد که هرگز اجازه نخواهد داد که هیچیک از این دو کشور به عضویت ناتو در آید و بلافاصله وارد خاک گرجستان شد و نشان داد که این خط قرمز برای روسیه است.

بین سال‌های 2008 تا 2014 که زمان دو دوره ریاست جمهوری اوباما بود، به آرامی گذشت، زیرا اوباما مخالف آوردن اوکراین به ناتو بود و در مقابلِ نئو-کان (محافظه کار-نو)های هر دو حزب جمهوریخواه و دموکرات ایستاد. تا اینکه کودتای سال 2014 در اوکراین رخ داد. اوباما حتی روسیه را به عضویت گروه 7گ (گروه 7گ، کشورهای با اقتصاد پیشرفته هستند که شامل آمریکا، بریتانیا، آلمان، ژاپن، فرانسه، کانادا و ایتالیا است) درآورد و شد گروه 8گ، اما چین را که از اقتصاد در حال شکوفایی برخوردار بود، به عضویت دعوت نکرد. لذا قدمی تاکتیکی برای ایجاد آرامش بود.

جا دارد یادآور شویم که یکی از گزارش‌هایی که جولین آسائز بنیادگذار ویکی‌لیک انتشار داد، این بود که سال قبل از 2014، حتی برخی مقامات آمریکایی گفته بودند که به عضویت ناتو درآوردن اوکراین عواقب ناخواسته ای بدنبال دارد.

لذا با توجه به 15 سال کشمکش بین ناتو و آمریکا با روسیه و این که روسیه در مقابل دخالت‌های نظامی در عراق و لیبی سکوت اختیار کرد، وقتی آمریکا تصمیم به حمله به

سوریه را گرفت، پوتین با جلو گذاشت و از متحد دوران سابق و زمان حال روسیه دفاع کرد. هیلری کلینتون، جان کری وزیر امور خارجه و سایر عقاب‌ها در وزارت خارجه اوپاما مانند جیک سالیون و تمام دستگاه ریاست جمهوری آمریکا خواهان حمله به سوریه بودند و فکر می‌کردند به سادگی ساقط کردن قذافی در لیبی خواهد بود. اما روسیه نگذاشت و وارد سوریه شد و با کمک جمهوری اسلامی ایران جلوی ساقط شدن رژیم اسد را گرفت. پوتین گفت ما هم خواهان دفع داعش هستیم ولی نه به قیمت برانداختن رژیم اسد در سوریه. روسیه دست تروریست‌های راستگرای سوریه را که بدست افرادی مانند جان مک کین از آمریکا و عربستان و ترکیه حمایت می‌شدند، از سوریه کوتاه کرد. سال بعد از این، کودتا در اوکراین صورت گرفت.

روسیه در حمله‌ی خود به اوکراین به منظور غافلگیر کردن نیروهای دشمن، از بین بردن مراکز فرماندهی دشمن، محاصره نیروهای دشمن و تسخیر مراکز استراتژیکی و این قبیل وارد عمل شد. روس‌ها با 190 تا 200 هزار نیرو وارد جنگ شدند و با حدود 600 هزار نفر روبرو گردیدند، زیرا ارتش اوکراین 260 هزار سرباز عادی داشت که آموزش دیده و مسلح به کنترل مرکز فرماندهی بودند و علاوه بر این، 200 تا 300 هزار نفر هم نیروی کمکی از آن‌ها حمایت کرد. یعنی ارتش روسیه 3:1 در کمبود نیرو قرار داشت، ولی 6:1 مبارزه را تا کنون برده است. ارتش روسیه سعی کرد با مصالحه وارد شود و به شهروندان عادی و سربازان پادگان‌ها و ساختمان‌ها صدمه نزند، ولی نیروهای اوکراینی از این فرصت استفاده کرده و در محل‌های مسکونی و غیرنظامی پنهان شدند. در نتیجه روس‌ها چاره‌ای جز حمله ندیدند. آنچه که مسلم است، این است که سازمان سیا در عملیات اطلاعاتی اوکراین دست مستقیم دارد و در واقع آن را هدایت می‌کند. علاوه بر این، 40 هزار سرباز اوکراینی با اونیفورم ناتو می‌جنگند و توسط ناتو دوره دیده‌اند. ناتو 20 هزار نفر از افراد خود را به اوکراین فرستاد تا بقیه اوکراینی‌ها را تعلیم نظامی بدهد و همزمان 12 هزار سرباز اوکراینی به کشورهای اروپایی فرستاد شدند تا در پایگاه‌های ناتو تعلیم نظامی ببینند.

ناتو در حال حرکت از غرب به طرف شرق اوکراین است. اوکراینی‌ها هم می‌خواهند به ناتو بپیوندند. اما موضع روسیه از سال 2007 تا کنون ثابت بوده و گفته که اجازه نخواهد داد اوکراین به ناتو بپیوندد. همان طوری که در بالا آمد، با پیوستن اوکراین به ناتو، نه تنها ناتو در تمام مرزهای شرقی روسیه (به غیر از بلاروس) مستقر می‌شود، بلکه ناتو به آبهای دریای سیاه راه یافته و با پایگاه‌های خود، موقعیت پایگاه‌های روسیه را به خطر می‌اندازد.

این امر، خود گویای این است که آمریکا قصد حمله و نابود کردن روسیه را از نظر سیاسی - اقتصادی در سر می‌پروراند زیرا شکست آمریکا در اوکراین به مبنای پایان دوران هژمونی جهانی آمریکاست و برای رسیدن به اهداف شوم خود در سطح بین‌المللی از تمام نیروهای راسیست، فاشیست، نئونازیست شرور هم استفاده می‌کند و حتی آن‌ها را تعلیم و پرورش می‌دهد. اینگونه نیروهای راست افراطی از هیچ گونه شرارت و جنایتی رویگردان نیستند. برای نمونه در اوکراین، در سال 2014 در شهر اودسا، 150 نفر از مردم عادی را در ساختمانی ریخته و سپس ساختمان را به آتش کشیدند و مردم عادی را در خیابان قلع و قمع کردند.

مطالبات روسیه بسیار سریع و مشخص است: ناتو از اوکراین برود، تعلیمات نظامی ناتو در ارتش اوکراین قطع گردد، فاشیست‌ها، نئونازیست‌ها از تمام ارگان‌های اوکراین پاک شوند و منظور روسیه از «پاک شدن» از بین بردن آن‌ها است. یعنی هر کدام آن‌ها که دستگیر شوند، کشته خواهند شد. روسیه این کار را می‌کند، با وجود این که بر خلاف کنوانسیون ژنو است. گروه‌های مختلف فاشیست‌ها و نئونازیست‌ها به ویژه گروه استفان باندراز باید متلاشی گردد. این البته کار ساده‌ای نیست، زیرا تنها گروه استفان باندراز نیست، گروه‌های ناسیونالیست و روشنفکرانی مانند دیمترو دوناسوف، یوهن کونوالتز و میکولا ستسیبورکی‌ای هم در اوکراین هستند. از بین بردن این‌ها کار ساده‌ای نیست و فقط مبارزات متحد طبقه‌ی کارگر اوکراین می‌تواند دست این عوامل راست افراطی را کوتاه کند.

هیچ کدام از طرفین این جنگ، از عاقبت آن خبر ندارند. اما می‌توان گفت که پوتین پیش از شروع جنگ، جوانب مهمی را در نظر گرفته بود. یکی از این موارد افت ارزش روبل است. پوتین، تحریم‌های آمریکا را پیش‌بینی می‌کرد، به همین دلیل در نظر دارد که پشتوانه روبل را تداوم دهد. این کار به طور اساسی در سطح جهانی تأثیر خواهد گذاشت. زیرا روبل به سطح ارز بین‌المللی می‌رسد. در حالی که دلار آمریکا در پشت خود میلیاردها دلار بدهی دارد. لذا مونوپولی دلار در بازار جهانی به هم می‌ریزد.

یکی از جوانبی که بایدن رئیس‌جمهور آمریکا پیش از جنگ در نظر نگرفت، بسرعت بالا رفتن قیمت بنزین، نفت و گاز در اروپا است. وضعیت کنونی می‌تواند منجر به تعطیل شدن شرکت‌های اروپایی گردد، زیرا نمی‌توانند قیمت سوخت را تأمین کنند و این، اروپا را به زانو در می‌آورد. بایدن بر سر بالا رفتن قیمت بنزین در آمریکا دست و پای خود را گم کرده است و بدنبال مذاکره با ایران و ونزولا است. اگر این جنگ ادامه پیدا کند، قیمت یک بشکه نفت به

300 دلار هم خواهد رسید و این یعنی تورم کمرشکن برای طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط آمریکا و اروپا و بالا رفتن میزان فقر و گرسنگی در سطح جهانی به مرگ و میر میلیون‌ها انسانی می‌انجامد که در حال حاضر توان تأمین مخارج خود را دارند.

اما از طرف دیگر، سرمایه‌ی مالی جهانی از این گرانی‌ها، به ویژه در اروپا و آمریکا نه تنها برای جنگ با روسیه کسب حمایت می‌کند، بلکه مهم‌تر اینکه این خود، عاملی برای نارضایتی عمومی و ایجاد جوّ برای جلب خرده بورژوازی به پشتیبانی از فاشیسم نوی بین‌المللی است. خرده بورژوازی محافظه‌کار و فرصت‌طلب برای منافع خود پایه‌های فاشیسم نو را شکل می‌دهد.

روسیه همین حالا می‌تواند پیچ گاز را به روی آلمان ببندد، زیرا آلمان قرارداد خود را با روسیه زیر پا گذاشته و به این ترتیب اقتصاد آلمان سقوط خواهد کرد. روسیه در این جنگ ضربه می‌بیند ولی شکست نمی‌خورد.

### **نکاتی هم راجع به زلنسکی یهودی:** از دید مارکسیستی، انسان‌ها را تنها بر پایه‌ی

طبقه‌ای می‌توان طبقه بندی کرد، نه بر پایه‌ی نژاد، ملیت، مذهب و غیره. و این تئوری بارها و بارها در پراکسیس به اثبات رسیده، نمونه آن یهودیان آلمان نازی هستند که خود از طراحان ابزار شکنجه و کشتار یهودیان بودند. نمونه معروف از چنین یهودیانی فریزر هابیر (Fritz Haber) است که شیمیدان یهودی آلمانی تبار بود و در زمان هیتلر گازی که باعث خفه شدن 6 میلیون یهودی شد را ساخت. زلنسکی را البته با هابیر نمی‌شود مقایسه کرد، اما باید قبول کرد که یهودی بودن او در حال حاضر هیچ نقشی ندارد و او در این باره دروغ می‌گوید که تحت تأثیر فاشیست‌ها نیست و مستقل عمل می‌کند. او همان طوری که در بالا هم اشاره شد، از فاشیست‌های و نئو-نازیست‌های اوکراینی که در تمام دستگاه او پراکنده هستند، می‌ترسد.

فراموش نکنیم که نئو-نازیست‌های اوکراینی ریشه در طرفداران نازی‌های زمان هیتلر دارند و در حال حاضر در اروپا به ویژه آلمان و آمریکا پراکنده‌اند.



این عکس استفان باندراز و دارودسته اش در 17 اکتبر 2009 در مونیخ می باشد که سالگرد 50 امین سال شکل گیری گروه را جشن می گیرند. این تنها یکی از گروه های موجود در لهستان است.

### **هدف آمریکا و سرمایه ی مالی جهانی از این جنگ آفرینی ها: جلوتر مطرح**

کردیم که امپریالیزم از زمان پیروزی انقلاب 1917 خواهان شکست این انقلاب و خشکاندن ریشه های ممکن در رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی طبقه ی کارگر جهان بود. و برای این منظور تنها راضی به ضربه ای که استالینیزم به پیکر طبقه ی کارگر جهانی زد، نبود. حتی مثلاًشی شدن آنچه به عنوان اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده بود هم کافی نبود. تجربه 30 سال گذشته نشان می دهد که از زمان فروپاشی شوروی و از بین رفتن توازن جهانی بین دو اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی و سرمایه داری، آمریکا جسورانه و بی پروا به کشورهای مختلف جهان حمله برده است و اکنون هم در پی محاصره کردن روسیه بوسیله ی ماشین نظامی اش، ناتو است تا در مقطع مساعد، روسیه را هم مثل یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لیبی و سوریه نماید. باید سنوال کرد که چرا؟

روسیه در این جنگ تنها امنیت می خواهد؛ می خواهد کشورهای بیطرف، طبق قراردادهای قبلی همواره بیطرف بمانند و از نزدیک شدن ناتو به خاکش احساس ناامنی می کند. این کاملاً به حق است. پس از مشاهده آنچه بسر کشورهای نامبرده آورده شد، طبیعی است که روسیه نگران عاقبت خود باشد.

اما سرمایه ی مالی جهانی که دستش از آستین آمریکا بیرون می آید چرا این چنین خودکامه عمل کرده است؟ سرمایه ی مالی جهانی به مرحله ای از حیات خود رسیده که برای بشریت دو راه قاطع بیش تر باقی نگذاشته: یا سوسیالیزم و یا نابودی کامل بشریت!

به عبارت دیگر، وقتی آمریکا به کشورهای نامبرده بالا حمله کرد، نتیجه مساعد و عمده‌ای که سرمایه‌ی مالی جهانی گرفت، این بود که شرکت‌های چند-ملیتی که کنترل همه چیز را در سطح جهانی بدست دارند، کنترل مستقیم بر منابع زیرزمینی این کشورها بدست آوردند. نمونه‌ی این‌ها ورود کارگزاران شرکت‌های چند-ملیتی در افغانستان است که بدون اینکه فردی از آن کشور را استخدام کنند، نیروی کار خود را با خود آورده و شروع به بهره‌برداری از منابع زیرزمینی افغانستان کردند. این شرکت‌ها در ازای کشته شدن هزاران انسان و بی‌خانمانی و آوارگی میلیون‌ها، به منابعی نظیر ذغال سنگ، گاز طبیعی، مس، لیتیوم، طلا، سنگ معدن و بسیاری منابع زیرزمینی مواد معدنی بدون رابطه و بدون اینکه استفاده‌ای به مردم افغانستان برسد، دست یافتند. پودر تاک که برای نوزادان در سراسر کشورهای اروپایی و آمریکا مصرف می‌شود، تنها در صحنه‌ی پهناور خاک افغانستان یافت می‌شود. اما امروز مردم افغانستان پودر تاک برای مصرف بر بدن نوزادان خود ندارند. این تنها یک نمونه است. عراق، لیبی، سوریه و... همگی نه تنها از منابع نفتی مختلف برخوردارند، بلکه دارای منابع زیرزمینی نظیر افغانستان هم هستند. باید به خاطر سپرد که نفت کشورهای مختلف جهان با هم یکی نیست و صنایع و تکنولوژی پیشرفته امروز در کشورهای صنعتی غربی، نیاز به نفت‌های مختلف، گاز طبیعی، لیتیوم برای ساخت باتری‌های تلفن‌های موبایل و کامپیوترها و دستگاه‌های دیگر دارند.

همزمان اما، برای انباشت مالی بیش‌تر، سرمایه‌ی مالی جهانی قادر به ادامه‌ی راه گذشته نیست و باید از روش‌هایی استفاده کند که سودآورتر باشد. لذا دست انداختن بر کشورهای نامبرده در بالا بخشی از نیاز انباشتن سرمایه‌ی مالی را برآورده کرده است، در حالی که سرمایه‌ی مالی نیاز به سلطه‌ی کامل بر سطح کره‌ی زمین دارد، بدون اینکه در برابر ساکنین این کره احساس مسئولیت بکند؛ بدون اینکه حتی به دولت‌های سرمایه‌داری حاکم بر کشورهای جهان سهمی بدهد. کشورهای نامبرده در بالا کوچک بودند و رژیم‌های آن‌ها در برابر یورش ماشین جنگی ناتو مقاومت نکردند، ولی روسیه که این موضوع را تازه درک کرده، می‌خواهد مقاومت کند.

سرمایه‌ی مالی جهانی برای رسیدن به هدف بالا، یعنی گرفتن کنترل کامل بر کل کره‌ی زمین از راه‌های مختلف وارد شده است: جنگ، بیماری (از جمله ویروس اخیر که با انواع ویروس کرونا بیرون آمده)، بی‌توجهی به تأثیرات منفی سوخت ذغال سنگ و نفت یا گاز که باعث ایجاد تغییر جوی آب و هوایی شده و در نتیجه‌ی آن، هر سال میلیون‌ها انسان جان

خود را بر اثر خشکسالی، سیل، طوفان همراه با سیلاب از دست داده و یا از زندگی عادی ساقط می‌شوند تا بمیرند.

در جنگ‌ها میلیون‌ها انسان که عمدتاً از اقشار کارگری پایین و متوسط هستند، کشته شده و بقیه تدریجاً به مرگ سپرده می‌شوند. در نتیجه بیماری‌هایی که دست‌ساز انسان است، بیش‌ترین کسانی که جان خود را از دست می‌دهند، اقشار تحتانی جامعه و نیمه مرفه هستند. در نتیجه اشکال مختلف ویروس کرونا، آمار دقیق در دست نیست، اما بالای 6 میلیون تا کنون جان خود را از دست داده‌اند. در میان این 6 میلیون، نه تنها یک نفر از قشر 1 درصدی‌ها نیست، بلکه هیچ کس از قشر میلیونرها هم نیست. اگر به خاطر بیابوریم در حالی که شرکت‌های داروسازی جهانی در حال چانه زدن بر روی ساختن واکسن برای ویروس کرونا بودند، ترامپ رئیس جمهور وقت آمریکا به این ویروس مبتلا شد و به بیمارستان والتر ریدز (Walter Reeds) که یک بیمارستان نظامی و درجه یک آمریکا است، رفت و ظرف چند روز خوب شد و به کاخ سفید بازگشت. اگر چه در این رابطه هنوز سندی وجود ندارد، ولی باید به این شک کرد که برای ویروس کرونا دو نوع درمان وجود دارد: یکی برای ثروتمندان میلیاردر و میلیونر و نیز کارگزاران دستگاه اداری بورژوازی (دقت کنید که مثلاً هیچ کس در پنتاگون این ویروس را نگرفت و نیز عوامل امپریالیزم مانند خامنه‌ای 80 و چند ساله به این ویروس مبتلا نشد. آنانی هم که شدند، مانند ترامپ یا در حال حاضر اوپاما بدون دغدغه خوب شده و می‌شوند)، درمان دیگر برای مردم عادی است که در نتیجه‌ی آن میلیون‌ها انسان تاکنون جان باخته‌اند. به همین ترتیب، در مورد آلودگی هوا و تغییرات آب و هوایی همه می‌بینند که در سطح کشورهای جهان، مناطقی که خشکسالی می‌شود یا سیلاب و طوفان همه چیز را تخریب می‌کند، تنها مناطق فقیرنشین و نیمه مرفه و یا مرکز اداری و عمومی که توسط حکومت وقت، پول صرف آن‌ها نشده، آسیب‌های هولناک می‌بینند. اما هرگز سیلاب و طوفان‌های خاتمان برانداز، به کاخ‌ها و قصرهای میلیاردری و میلیونی لطمه‌ای نمی‌زند. ناگفته نماند که با گرفتن کنترل جهانی بر روی مواد غذایی و دارویی و از بین بردن تولیدات داخلی و ملی، شرکت‌های تولیدکننده مواد خوراکی و دارویی جهانی در حقیقت سلامت جسم انسان‌ها را نیز در کنترل خود دارند و این، به این معنا است که حیات انسان از حالت طبیعی خود خارج شده و بر پایه‌ی منافع سرمایه‌ی جهانی تنظیم می‌گردد؛ توده‌ی مردم تحت ستم جهان لذا نه خوراک سالم و طبیعی دارند و نه داروی سلامت بخش. داروها صرفاً برای کنترل بیماری‌ها است، نه برای بهبود وضع بیماران. به عبارت دیگر، دارو کالایی است جهت



سودآوری و انباشت سرمایه بیش‌تر، نه بهبود حال بیمار. با مصرف اجباری دارو جهت کنترل بیماری، شرکت‌های داروسازی به‌طور مدام تولید سود سرمایه اضافی می‌کنند. از طرف دیگر، جنگ‌ها در پارو کردن سودهای کلان برای پنتاگون آمریکا و شرکت‌های اسلحه‌سازی جهان نقش اساسی دارند. در جنگ دوم جهانی شرکت‌های اسلحه‌سازی سودهای بی‌مانندی بردند و بعد از پایان جنگ، به این نتیجه رسیدند که باید به جای یک جنگ جهانی، دلایلی آفرید که بر اساس آن‌ها بشود دائماً در نقاطی از جهان جنگ به پا کرد، تا به‌طور دائمی برای سهامداران شرکت‌های اسلحه‌سازی سودآور باشد. در این رابطه آمریکا پیشقدم بوده است. پروپاگاندای «تروریسم» برای نمونه، عامل غیرقابل لمس اما ممکن و خطرناکی بود که از طریق آن کشورهای بسیاری (از جمله هفت کشور مسلمان زمان ترامپ) به تحریم‌های کمرشکن محکوم شدند و در مقابل سهام کارخانجات اسلحه‌سازی بالا رفت.

در جهان 25 شرکت اسلحه‌سازی هست که 10 شرکت آن‌ها بزرگ‌ترین و معروف‌ترینند. از میان این 10 کارخانه‌ی اسلحه‌سازی، لاکهید مارتین (Lockheed Martin) با سود سهام 40.83 میلیارد دلار مقام اول، بوئینگ (Boeing) با سود سهام 29.51 میلیارد دلار مقام دوم و ریپتین (Raytheon) با سود سهام 22.95 میلیارد دلار مقام سوم را دارا هستند. این سه کارخانه‌ی آمریکایی مستقیم با پنتاگون آمریکا فعالیت دارند. امسال رئیس جمهور آمریکا بایدن و کنگره‌ی آمریکا 8.9 میلیارد دلار بودجه به پنتاگون اختصاص دادند و از آنجایی که پنتاگون در واقع سازمان دفاع آمریکا است در نتیجه بروز جنگ در اوکراین، از طرف بایدن و کنگره‌ی آمریکا نقداً 1.5 تریلیون دلار بودجه اضطراری در اختیار پنتاگون قرار گرفت و قرار بود 1.5 میلیارد دلار مستقیم به کمک اوکراین برود، میچ مک کانل، نماینده‌ی اقلیت جمهوریخواه در سنا به چاک شومر نماینده‌ی اکثریت دموکرات در سنا تلفن کرده و خواهان دو برابر کردن 1.5 میلیارد دلار به اوکراین می‌شود و چاک شومر هم با کمال میل می‌پذیرد.

مسأله‌ی اخیری که بیرون آمد، ادعای روسیه در مورد داشتن آزمایشگاه‌های سلاح‌های بیولوژیکی آمریکا در اوکراین است (که عاقبت توسط ویکتاتوریا نولند تأیید شد). سلاح‌هایی که مانند سلاح‌های اتمی مراکز اتمی، کره‌ی زمین را با خاک یکسان می‌کند. این خبر از طرف خبرنگاری‌های غربی رد شده، ولی با توجه به اینکه آمریکا بر روی سلاح‌های بیولوژیکی در گذشته کار کرده، آیا می‌توان مطمئن بود که بدنبال فرصت برای آزمایش این سلاح‌ها در اوکراین و در آینده با روسیه نمی‌گردد؟! به این ترتیب، یک جنگ فقط جنبه‌ی

حمله به یک کشور را ندارد، بلکه برنامه‌ای است دراز-مدت که از طرف سهامداران تولیدکنندگان سلاح‌های جنگی دائماً تحریک می‌شود. یکی از خبرنگاران مستقل گزارش می‌دهد که وقتی در پنتاگون تصمیم گرفته شد جنگ در اوکراین آغاز گردد، او می‌بیند که ناگهان همه هورا کشیده و شاد شدند. او از یکی از کسانی که در جلسه حضور داشت، سوال می‌کند که چرا اینقدر همه شاد شدید. این یک جنگ است و جان میلیون‌ها انسان را به خطر می‌اندازد. در جواب به او گفته شد: «برای ما جنگ مثل بازی شطرنج می‌ماند.»

با توجه به اینکه روسیه می‌تواند اقتصاد اروپا را به زانو در بیاورد و با توجه به اینکه ژلنسکی رئیس جمهور اوکراین اعلام کرده است که قبول می‌کند که اوکراین عضو ناتو نشود، این احتمال هست که روسیه این جنگ را ببرد. اگر چنین شود، در درجه اول، آمریکا هژمونی کنونی خود را قطعاً از دست می‌دهد و اتحادیه‌ی اروپا با قدرت اقتصادی بزرگ آلمان از زیر هژمونی آمریکا بیرون می‌آید و روسیه و همپیمانانش چین، یک قطب ژنو-پلیتیکی-اقتصادی قوی ایجاد می‌کنند. در این صورت سرمایه‌ی مالی چندقطبی شده و مجدداً جنگ در نقاط مختلف جهان به دست بورژوازی این قطب‌ها بروز خواهد کرد. اما در این صورت هم مانند جنگ اول و دوم جهانی، هیچ کدام از این جنگ‌ها به نفع طبقه‌ی تحت ستم جهانی نخواهد بود. البته اگر فرض را بر این بگذاریم که از سلاح‌های اتمی استفاده نشود، میلیون‌ها انسان در این جنگ‌ها از بین خواهد رفت و فقر، قحطی و بی‌خانمانی بر بیش‌تر نقاط جهان سایه خواهد افکند و نهایتاً سرمایه‌ی مالی جهانی به هر صورت بیرون می‌آید و در نتیجه این وضعیت، برای تمام اقشار کارگری باز هم نابسامانی و نابودی به همراه خواهد داشت. برخلاف تصور خیلی از چپ‌ها، اتحاد روسیه و چین که قطب امپریالیزم شرق را تشکیل می‌دهند، نهایتاً بر سر طبقه‌ی کارگر منطقه‌ی اروپای شرقی- آسیا (Eurasia) همان بلانی را می‌آورد که امپریالیزم غرب تاکنون آورده است.

لذا انسان وقتی کلاهش را قاضی می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که سرمایه‌داری جهانی در ذات خود خواهان نابودی انسان‌های اقشار فقیر و متوسط است. دلیل آن هم بسیار واضح است: تکنولوژی به مرحله‌ای رسیده که بزودی از روبات‌ها به جای انسان‌ها استفاده خواهد شد. این امر کمک شایانی به انباشت سود بیش‌تر و افزودن پول به انبار سرمایه‌ی مالی است؛ گویی پول‌ها را با پارو روی هم جمع می‌کنند. در این حالت که سرمایه‌داران، دیگر نیازی به نیروی کار بسیاری از انواع مشاغل ندارند، مردم مزد یا حقوق بگیر، فاقد شغل و درآمد، از گرسنگی شورش خواهند کرد و نهایتاً بورژوازی مجبور به تأمین زندگی مردمی

خواهد شد که دیگر وجودشان در تولید داخلی هیچ کشوری نقشی ندارد. پس سرمایه‌ی مالی جهانی از حالا برنامه‌ی از میان برداشتن تدریجی آنان را دارد تا در آن مقطع نیرویی باقی نماند که طبقه‌ای بسازد و علیه سرمایه‌ی مالی جهانی بلند شود و احیاناً آن را به زیر کشد. نقشه‌ای صاف و هموار و قابل اجرا برای طبقه‌ی سرمایه‌دار. ناگفته نماند که در این راه سرمایه‌داران کوچک نیز نهایتاً به کام مرگ کشیده خواهند شد.

### جمع‌بندی از شرایط سرمایه‌ی مالی جهانی: در نتیجه‌ی بحران ساختاری سرمایه‌ی

مالی جهانی - و به دلیل بیش از اندازه، تراکم و تمرکز سرمایه‌ی مالی و از بین رفتن رقابت بوسیله‌ی انحصارات در جهان و تبدیل نیروهای مولد به نیروهای مخرب، کل بشریت در معرض نابودی بوده یا جهان را به یک پادگان نظامی، درآورده است (قرار دادن یک درصدی‌ها در مقابل 99 درصدی‌ها). در سال 1999 با پایین کشیدن دیوار برلن و سقوط بلوک شرق که بر اثر فشار سرمایه‌ی مالی جهانی بر اردوگاه سوسیالیستی رخ داد، سلطه‌ی یک جانبه‌ی سرمایه‌ی مالی امپریالیستی بر جهان، راه را برای یورش‌های بورژوازی بر طبقه‌ی کارگر بین‌المللی گشود و از درون آن، سیاست‌های جنگ‌افروز راست افراطی نئولیبرالیسم بر جامعه‌ی جهانی غالب گردید. در نتیجه این سیاست‌ها بخش‌هایی از کشورهای پیرامونی نابود گشته و طبقه‌ی کارگر اروپا و آمریکا به فقر و انفعال از تولید اجتماعی کشیده شدند. در حال حاضر با توجه به خلایی که در جنبش سوسیالیستی انقلابی در سطح جهان وجود دارد، دست سرمایه‌ی مالی جهان به کمک ماشین جنگی ناتو به راحتی از آستین آمریکا بیرون آمده و در کنار جنگ‌های خاتمانسوزی مانند جنگ اوکراین، زمینه برای رشد و پرورش فاشیسم نو در اروپا و آمریکا آماده کرده است.

### تنها راه رهایی انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی نظام سرمایه‌داری است:

ساختار نظام سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که برای انباشت سرمایه، همه چیز را به تخریب کشیده و انسان‌ها را زیر پا له کند. در مقابل، نظام سوسیالیستی نظامی است که به عکس عمل می‌کند، یعنی نظامی است که بر اساس نیاز انسان‌ها عمل می‌کند و در خدمت نیاز همه افراد جامعه است و در نتیجه در ذات خود برای حفظ و بقای همه انسان‌ها و طبیعت عمل می‌کند. بقای نظام سوسیالیستی در حفظ، شکوفایی و بقای انسان و محیط زیست او است. لذا جای شک نیست که اگر بخواهیم از نابودی انسان‌ها، حیوانات، طبیعت و به طور کلی حیات

بر روی کره ی زمین جلوگیری کنیم، باید نظام سرمایه‌داری را هر چه زودتر از روی کره ی زمین پاک کرده و با نظام سوسیالیستی جایگزین کنیم.

متأسفانه این تغییر به طور خودبخودی فرا نخواهد رسید. به طور خود بخود، نابودی در راه است. برجیدن نظام سرمایه‌داری و حرکت به طرف برقراری نظام سوسیالیستی حرکتی علمی، آگاهانه و بسیار سخت و ظریف است. نیاز به تئوری انقلابی، سازماندهی انقلابی در سطح جهانی و نیروهای انقلابی راسخ و صادق و وفادار دارد؛ نیاز به مبارزه با دسیسه‌ها و عوامل بورژوازی دارد؛ نیاز به برحذر بودن از عوامل خرده بورژوا و بوروکرات دارد که در خدمت بورژوازی هستند. نهایتاً نیاز به یک سازماندهی کامل با رهبری قاطع در سطح بین‌المللی دارد. متأسفانه نیروهای چپ کنونی در سطح بین‌المللی اغلب فقط در تئوری انقلابی هستند و وقتی به مرحله‌ی پراکسیس آن می‌رسد، سکوت کرده و عقب می‌نشینند. اگر اقدام به ساختن یک تشکیلات انقلابی بین‌المللی، یعنی یک بین‌المللی انقلابی واقعی نکنیم، مسیری که سرمایه‌داری در پیش دارد، نابودی مطلق است. و این نابودی مطلق از طریق روی کار آمدن فاشیسم نو در سطح اروپا و آمریکا آغاز می‌گردد و اوکراین این زمینه را فراهم کرده است.

23 مارس 2022

3 فروردین 1401

منابع:

<https://www.youtube.com/watch?v=JAEyBTns0Lg>

<https://www.youtube.com/watch?v=9Mfv2M9q8vc>

[https://www.youtube.com/watch?v=21h\\_2RyQKRU](https://www.youtube.com/watch?v=21h_2RyQKRU)

<https://www.youtube.com/watch?v=iOt1bWijwuQ>

<https://www.facebook.com/LeeCampComedian/videos/649323636323685>

<https://www.youtube.com/watch?v=FVWIDi4mceg>

<https://www.youtube.com/watch?v=JKGhIoDUUNM>

<https://www.youtube.com/watch?v=HmyDGZsrQyA>

[https://www.wsws.org/en/articles/2022/03/12/biod-m12.html?fbclid=IwAR1fzA1XhJid-00\\_jO5-WhZnoF7y5TZ7X2aqbF1YIXe\\_WV8mwMJ0fozIvDI](https://www.wsws.org/en/articles/2022/03/12/biod-m12.html?fbclid=IwAR1fzA1XhJid-00_jO5-WhZnoF7y5TZ7X2aqbF1YIXe_WV8mwMJ0fozIvDI)

<https://www.politico.com/news/2022/03/11/mcconnell-phone-call-congress-ukraine-aid-deal-00016583>

<https://www.youtube.com/watch?v=46DWQ6RVcVI>

<https://www.facebook.com/khaled.rasulpur> (3. März 2022)